

• دریافت ۹۰/۲/۱۸

• تأیید ۹۰/۹/۸

غزالی و تلفیق شریعت و طریقت با تکیه بر کیمیای سعادت

احمد خاتمی*

فرهاد شاکری*

چکیده

فقه یا شریعت یکی از شاخه های مهم علوم دینی است که در عالم اسلام گسترشی چشمگیر داشته است. در کنار شریعت، تصوف یا عرفان نیز حوزه وسیعی را به خود اختصاص داده است. تأکید زیاد شریعت بر ظاهر و پافشاری تصوف بر باطن در بسیاری از موارد، آن دو را در برابر هم نهاده است. متفکران و اندیشمندان در ادوار گوناگون کوشیدند تا آن دو را به هم نزدیک کنند از جمله این اندیشمندان می توان ابونصر سراج، ابوطالب مکی، هجویری، امام الحرمین جوینی، غزالی و ... را نام برد. در این میان بیشترین توفیق از آن امام محمد غزالی است که با تألیف کتاب های مهمی مانند احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت توانست شریعت و طریقت را به هم پیوند دهد و از فاصله گرفتن هرچه بیشتر آن ها از یکدیگر مانع شود. برای موفقیت غزالی می توان سه دلیل ذکر کرد: ۱- تسلط غزالی بر علوم دینی به ویژه بر فقه و عرفان. ۲- ایمان و اخلاص غزالی. ۳- قدرت قلم و سبک نویسندگی او. این مقاله بر آن است تا ضمن بررسی موضوع، جایگاه و روش غزالی را در تلفیق شریعت و طریقت بررسی کند و عوامل مؤثر در موفقیت او را بکاود.

کلید واژه ها:

غزالی، شریعت، طریقت، کیمیای سعادت.

* استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. Email: a_khatami@sbu.ac.ir
** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی.

مقدمه

اگر گفته مجتبی مینوی را بپذیریم که درخشنده‌ترین دوره تاریخ ملت ایران مابین ۳۵۰ تا ۵۰۰ ه. ق است (مینوی، ۱۳۴۹: ۱)^۱، شاید بتوان گفت که پربرترین دوره این ۱۵۰ سال هم دوران وزارت خواجه نظام الملک طوسی است که دوازده نظامیه در دوازده شهر بزرگ بنا کرد و زمینه بحث و بررسی تفکرات گوناگون فقهی، کلامی، عرفانی، فلسفی، ادبی و غیره را فراهم آورد. در این عصر، فقه که علم فروع دین است مانند دوره‌های پیشین طرفداران زیادی داشت و مذاهب فقهی زیادی حضور داشتند. از آن میان، مذهب شافعی و حنفی در اکثریت بودند زیرا خلفای بغداد و شاهان سلجوقی حنفی مذهب بودند و خواجه نظام‌الملک و بیشتر دانشمندان و فقهاء، مذهب شافعی داشتند. در میان فرق شیعه شاید غلبه با فاطمیان بود که در مصر فرمانروایی می‌کردند و «برای رواج مذهب و افکارشان الأزهر را در قرن چهارم ه. ق تأسیس کردند» (فاخوری و جر، ۱۳۷۷: ۵۱۸). در ایران هم حسن صباح توانسته بود فاطمیان را سازماندهی کند. ناصر خسرو نیز در همین دوران در حال تبلیغ این مذهب بود اما حکومت سلجوقیان و خلفای عباسی، دشمن سرسخت آن‌ها بودند به همین خاطر برای مقابله با افکار و عقایدشان، به تأسیس نظامیه‌ها اقدام کردند. در نظامیه‌ها فقه شافعی و حنفی و کلام اشعری تدریس می‌شد. در علم کلام هم، انواع تفکرات رونق داشت. معتزله همچنان در عرصه بودند ولی قدرت دوران مأمون را نداشتند. کرامیه هم در خراسان و گرگان تا اندازه‌ای فعال بودند. خوارج نیز هنوز رمقی داشتند ولی قدرت کلامی در دست اشعری‌ها بود که از پشتیبانی سلجوقیان و خلفای بغداد برخوردار بودند و نظامیه‌های بغداد و نیشابور را در اختیار داشتند. در این اوضاع «تمامی فرق مذهبی در مخالفت با شیعه همداستان بودند» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۵). تصوف و عرفان نیز از نحل‌های پر هوادار بود. مخصوصاً در خراسان صدای صوفیان بزرگ مانند بایزید بسطامی، محمد معشوق، ابوالقاسم قشیری و دیگران طنین انداز و مجالس سماع دایر بود. فلسفه مشاء با آراء ابن سینا و فارابی تا اندازه‌ای تدریس می‌شد ولی متکلمان و فقیهان با آن به شدت مخالف بودند. مخصوصاً صدای اعتراض‌های خواجه عبدالله انصاری هنوز به گوش می‌رسید. ولی انتقادهای آن‌ها نسبت به فلسفه سطحی بود زیرا کتابهای فلسفی را به دقت مطالعه نکرده بودند. غزالی در این دوران می‌زیست و شاهد فاصله گرفتن هرچه بیشتر علوم دینی از هم و نزاع عالمان دینی بود. این امر یکی از دغدغه‌های بزرگ او بود. دانشمندان زیادی سعی کردند تا علوم دینی را به هم نزدیک کنند و از نبرد آنها با یکدیگر مانع شوند، ولی در این میان کسی توفیق غزالی را

نیافت. در این مقاله سعی می‌شود تا ریشه‌ها و مبانی شریعت و طریقت غزالی و تلفیق آن دو به دست وی نشان داده شود.

زندگی غزالی

امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۴هـ.ق) فقیه، متکلم، فیلسوف و یکی از بزرگ‌ترین صوفیان اسلام است. نام کامل او ابوحماد محمد بن محمد غزالی طوسی ملقب به حجت الاسلام و زین الدین است. تعلیمات اولیه را در زادگاهش، طابران طوس، فراگرفت. پدرش مردی صالح بود که از پشم ریزی زندگی می‌گذراند به همین خاطر به غزالی مشهور شد. ولی زمانی که پسرانش، محمد و احمد، هنوز کم سن و سال بودند از دنیا رفت و طبق وصیتش یکی از دوستان او به نام احمد رادکانی سرپرستی آنان را بر عهده گرفت. سپس غزالی برای ادامه تحصیل به نیشابور و بعد از آن به گرگان رفت. در سال ۴۷۰هـ.ق در نیشابور به امام الحرمین ابوالمعالی جوینی (۴۱۹-۴۷۸) پیوست و تا زمان فوت ملازم او بود. در آنجا با ابوعلی فارمدی و حکیم عمر خیام نیز آشنا شد. پس از آن در بیست و هشت سالگی نزد نظام الملک رفت و به امر او در سال ۴۸۳هـ.ق در نظامیه بغداد که پرآوازه‌ترین مدرسه علمی آن زمان بود به تدریس پرداخت و در همان شهر ازدواج کرد. با رسیدن به مقام ریاست نظامیه بغداد، شهرتش در همه جا پیچید. در سال ۴۸۸هـ.ق که در نظامیه تدریس می‌کرد دچار تحوّل فکری شد و در همه چیز شک کرد و نزدیک دو ماه بیمار شد. غزالی در این باره می‌گوید: «پس از آنکه خداوند متعال به فضل و کرم خود مرا از آن بیماری شفا داد جویندگان حقیقت را در چهار طایفه منحصر یافتم: ۱- متکلمین؛ و ایشان کسانی هستند که خود را اهل رأی و نظر می‌دانند. ۲- باطنیه؛ که خود را اهل تعلیم می‌پندارند و مدعی اقتباس علم از امام معصوم می‌باشند. ۳- فلاسفه؛ که خود را اهل منطق و برهان می‌دانند. ۴- صوفیه؛ که مدعی کشف و شهود و تقرّب به حضرت حق می‌باشند» (غزالی، ۱۳۳۸: ۴۱). غزالی قبلاً و به سفارش دربار خلافت در نقد باطنیه کتاب فضائح الباطنیه را تألیف کرده بود. او در نقد فلسفه، مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه را نوشت. می‌توان گفت حداقل در دنیای اسلام در میان مخالفان فلسفه کسی چون او نتوانست فلسفه را به خوبی نقد کند. «فلاسفه معاصر اروپا کار او را بسیار با اهمّیت می‌دانند» (کوربون، ۱۳۶۱: ۲۴۳). تا آنجا که والتر ترنس استیس انگلیسی^۲ غزالی را یک فیلسوف می‌داند (استیس، ۱۳۸۵: ۲۳۵). در چنین شرایطی غزالی بر آن شد تا تصوّف را نیز تجربه کند ولی لازمه این تجربه، دوری از شهرت و

قدرت و پناه بردن به ذکر و عزلت بود. از این رو به بهانه حج، راهی شام شد. علی نقی منزوی علت رفتن غزالی از بغداد را افشا شدن توطئه‌های غزالی و خلیفه نسبت به برکیارق می‌داند (منزوی، ج ۳، نامه‌های عین القضاة، ۱۳۸۷: ۱۲۲) که دور از واقعیت به نظر می‌رسد. غزالی در این باره می‌گوید: «به خاطر اینکه مبدا خلیفه و یاران و دوستانم از نیت اقامت من در شام آگاه و مانع از این سفر شوند، مقصود اصلی و هدف و واقعی خود را اظهار نکردم» (غزالی، ۱۳۳۸: ۷۶). ده سال در سیر و سلوک بود و از شام و بیت المقدس و حجاز دیدن کرد و «امرار معاش او در این دوران از راه استنساخ بود» (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۸۶). او در این مدت مهم‌ترین کتابش، احیاء علوم الدین را تألیف کرد. که «بدون شک مهم‌ترین منبع تصوف اسلامی است» (فاخوری و جر: ۲۹۵). غزالی در سال ۴۹۹ ه. ق از عزلت بیرون آمد و در نظامیه نیشابور دو سال به تدریس پرداخت. دوباره به زادگاهش بازگشت و در خانقاهی نزدیک خانه‌اش به کار تدریس و تزکیه سرگرم شد. در سال ۵۰۴ ه. ق از او برای تدریس در نظامیه بغداد دعوت شد ولی آن را نپذیرفت. غزالی یکی از پرکارترین چهره‌های اسلامی و ایرانی است که در انواع زمینه‌های علوم دینی تألیفاتی دارد. مهم‌ترین تألیفات او عبارتند از: احیاء علوم الدین، کیمیای سعادت، المنقذ من الضلال، تهافت الفلاسفه، مشکاة الانوار، جواهر القرآن و غیره.

اوضاع اجتماعی عصر غزالی

دولت غزنویان در زمان محمود (متوفی ۴۲۱) در اوج اقتدار بود. با شکست مسعود از سلجوقیان در نبرد دندانقان در سال ۴۳۲ ه. ق عملاً دولت سلجوقیان بر سر کار آمد. سلجوقیان کم‌کم قدرت خود را گسترش دادند و در سال ۴۴۷ ه. ق وارد بغداد شدند. طغرل، خلفای بغداد را از دست آل بویه که شیعه مذهب بودند رها کرد و حامی و داماد خلیفه شد. سلجوقیان در سال ۴۶۳ ه. ق بیت المقدس را فتح کردند و در سال ۴۶۸ ه. ق شام را. حتی آل ارسلان، جانشین طغرل، توانست رومانوس دیوجانس، قیصر بیزانس، را اسیر کند و به این ترتیب قلمرو آنان گسترش یافت. سلجوقیان اقوامی بیابان‌گرد و فاقد نظام حکومتی بودند و چون با نظام اداری و حکومتی آشنا نبودند برای اداره مملکت از ایرانیان و سیستم سیاسی آن‌ها استفاده کردند. بزرگ‌ترین و تواناترین وزیر آن‌ها خواجه نظام الملک بود که از شام تا چین را کنترل می‌کرد. از این رو سلجوقیان اگرچه از لحاظ نظامی بر ترک تکیه داشتند ولی از لحاظ اداری و سیاسی مانند

غزنویان گرایش ایرانی داشتند. «قدرت خلیفه بغداد در زمان سلجوقیان مثل فرمانروای واتیکان به قلمرو کوچک خویش و نظارت بر امور شرعی محدود بود» (زرّین کوب، ۱۳۸۷: ۴۶۲). این حکومت در سال ۵۵۲ ه.ق به دست خوارزمشاهیان از میان رفت.

در این عصر علوم و ادبیات کاملاً رونق داشت. مجادلات مذهبی و تعصبات دینی در اوج بود. باطنیه ضدّ اهل سنت و خلفای عباسی فعال بودند. هر گروهی برای تأیید مذهب خویش، به ساختن مدارس اقدام می‌کرد. در قرن پیش مدرسه الأزهَر به دست دولت فاطمی مصر به خاطر تدریس و یاری مذهب شیعه تأسیس شده بود و نیز در این زمان مدارس نظامیه برای حمایت از مذهب تسنن بنا شد. خواجه نظام الملک برای علماء ارزش و احترام بسیار قائل بود و از هیچ کوششی برای نشر علوم به‌ویژه در حوزه دین دریغ نمی‌کرد. از میان تفکرات رایج، او فقط مخالف فعالیت باطنیه بود و سرانجام هم به دست آن‌ها ترور شد. خلاصه اینکه غزالی در عصری می‌زیست که منازعات دینی و سیاسی در اوج بود. همین اختلافات، بازار علم و دانش را کاملاً رونق داده بود از این رو فضای فرهنگی جامعه در مناسب‌ترین وضعیت بود و بسیاری از بزرگان ایران و اسلام محصول همین زمان بودند از جمله: احمد غزالی، عین القضات، خیّام، امام الحرمین، سهروردی، خاقانی، فخر رازی، زمخشری، وطواط، ابوسعید ابوالخیر و ...

غزالی و شریعت

در زمان غزالی مردم طوس بر مذهب شافعی بودند از این رو هم غزالی طوسی شافعی مذهب بود هم خواجه نظام الملک طوسی و هم بیشتر علمای این زمان. اما طبع بلند غزالی و شهرت‌طلبی او در دوران جوانی مانع از آن بود که یک مقلد باقی بماند. روایت «کلّ مولود یولد علی الفطرة بأبواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه» همیشه مدّ نظر او بود. پس «اولین آرزوی او آن بود که فقیه خراسان و تمام دنیای اسلام شود» (زرّین کوب، ۱۳۷۹: ۶). اولین معلّم او ابوعلی رادکانی، دوست پدرش، بود که بعد از فوت پدر، سرپرستی محمّد و احمد را بر عهده گرفت. محمّد نزد او با فقه شافعی آشنا شد. سپس برای تکمیل تحصیلاتش به گرگان رفت که بیشتر حنفی بودند. او در آنجا نزد خاندان بزرگ اسماعیلی که شافعی بودند فقه شافعی و حدیث و علم خلاف آموخت. سنّ غزالی در این دوران کمتر از بیست سال بود. در راه بازگشت از گرگان به طوس با دزدان برخورد کرد و با درسی که از رئیس دزدان گرفت روش یادگیری خود را تغییر داد^۲ و سه سال در طوس به حفظ تعلیقاتش پرداخت. شهرت امام الحرمین ابوالعالی جوینی او

را از طوس به نیشابور کشانید. نیشابور در این زمان از مهم‌ترین مکان‌های علمی روزگار بود و بسیاری از بزرگان فقه شافعی در این شهر بودند. مدرسه نظامیه نیشابور هم پس از بغداد، مهم‌ترین مرکز علمی آن روز بود که ریاست و تدریس آن به دست امام الحرمین بود که در آنجا فقه شافعی و کلام اشعری تدریس می‌کرد و حدود چهار صد طلبه داشت و نزد خواجه نظام‌الملک از منزلت بالایی برخوردار بود. یکی از مهم‌ترین حوادثی که در گرایش زیاد غزالی به فقه تأثیر داشت، مشاهده مقام و منزلت فقهی مانند شیخ ابواسحاق رئیس نظامیه بغداد و از دوستان خواجه نظام‌الملک بود. زمانی که او به نیشابور آمد دانشمندی نامدار مانند امام الحرمین غاشیه‌دار او شد و تمام مردم به دیده احترام در او نگرستند. در این دوران غزالی با توجه به مطالبی که در فقه مخصوصاً از امام الحرمین آموخته بود، کتابی در فقه به نام «المنحول من تعلیق الاصول» نوشت، در این کتاب به خاطر انتقادهایی که از ابوحنیفه کرده بود موجب رنجش حنفی‌ها شد و بر دشمنی دیرینه میان حنفی‌ها و شافعی‌ها افزود. «امام الحرمین از توانایی غزالی باخبر بود و او را «دریایی بی‌پایان» می‌نامید» (همان: ۲۵). غزالی با رفتن به نظامیه بغداد در سال ۴۸۳ ه.ق به اوج شهرت خود رسید تا جایی که حتی یوسف بن تاشفین، حاکم مراکش، در مواردی از او استفتاء می‌کرد و نظریات فقهی او در شام و دیگر سرزمین‌های اسلامی تدریس می‌شد. «تالیفات فقهی غزالی مانند البسیط، الوسیط و الوجیز از کتابهای مهم فقه شافعی است و چندین قرن پس از وی - که دنباله‌اش به عصر حاضر رسیده است - از رایج‌ترین کتابهای درسی طلاب و فقهای شافعی مذهب بوده است» (همایی، ۱۳۴۲: ۳۹۶).

یکی از تلاش‌های غزالی جدای از نزدیک سازی شریعت و طریقت در حوزه فقه، این بود که «فقه را تابع مصالح کند. این مصالح عبارتند از: حفظ نفس، حفظ نسل، حفظ دین، حفظ مال و حفظ عقل. به نظر او اگر از روی استقراء احکام دینی را مورد داوری قرار دهیم، خواهیم دید که همه این احکام، ناظر به حفظ و تأمین این اهدافند. برای مثال اگر گفته‌اند شراب نخورید برای حفظ عقل است؛ اگر گفته‌اند مرتد را بکشید برای حفظ دین است؛ اگر زنا حرام شده برای حفظ نسل است؛ اگر دست دزد را باید برید برای حفظ مال است و اگر آدم‌کشی حرام است برای حفظ جان است» (سروش، ۱۳۸۲: ۳۴۵).

غزالی و طریقت

از روزگار ابوسعید ابوالخیر و امام ابوالقاسم قشیری، صوفیه در نیشابور و تمام خراسان از احترام و

مقبولیت زیادی برخوردار شدند. غزالی اولین تجربه‌های عرفان را در کودکی نزد پدرش که با مجالس صوفیه در ارتباط بود به دست آورد. پس از آن در مصاحبت با احمد رادکانی بیشتر با عرفان آشنا شد. سپس به ابوعلی فارمدی که از صوفیان بزرگ بود نزدیک شد و با افکار ابوسعید و امام قشیری بیشتر انس گرفت. «فارمدی از تربیت یافتگان امام قشیری و ابوالقاسم گرگانی بود» (زرّین کوب، ۱۳۷۹: ۲۸). و شاید بیشتر از هر کسی غزالی را با تصوّف آشنا کرد. نزد امام الحرمین در کنار فقه و کلام، تصوّف هم منزلتی داشت و او خود اهل شور و ذوق بود و شاگرد ابونعمیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰) بود (شیخ، ۱۳۶۲: ۴۹). غزالی در فقه و کلام و عرفان از او مطالب زیادی یاد گرفته بود. «داستان تعظیم و تکریم فوق‌العاده شیخ ابواسحاق در بسطام در حق شیخ سهلکی که خلیفه اخلاف بایزید بسطامی بود، بی‌شک تأثیر قوی در ابوحامد که خود در آن واقعه مجذوب شکوه و جلال ابواسحاق شده بود و در عین حال در طوس و نیشابور با صوفیه در ارتباط بود، بر جای نهاد» (زرّین کوب، ۱۳۷۹: ۲۸). احمد غزالی، برادر کوچک محمد، زودتر از محمد به صوفیه پیوسته بود و برادرش را هم به آن راه دعوت می‌کرد. غزالی در کنار درس استادانش به مطالعه کتابهای عرفانی هم می‌پرداخت ولی مانند احمد به آن‌ها نپیوسته بود. غزالی در اعترافات (المنقذ من الضلال) در مورد ورودش به سلک صوفیان می‌گوید: «چنان یافتیم که در پیمودن راه صوفیه دو توشه لازم است: یکی علم و دیگری عمل. چون تحقیق علم تصوّف برای من آسان‌تر از عمل بود از این جهت نخست به تحصیل این علم پرداختم. کتاب‌های آن‌ها را چون قوت القلوب ابوطالب مکی و تألیفات حارث محاسبی و آثار شبلی و جنید و بایزید و دیگر مشایخ ایشان را خواندم تا چنانکه لازم بود به کنه مقاصد این علم واقف شدم و آنچه توانستم از طریق تعلّم و نقل این و آن تحقیق کردم و از حال این طایفه آگاه شدم» (غزالی، ۱۳۳۸: ۷۳). و در واقع بیشترین آشنایی او با صوفیه از طریق کتابهای آنان بود، اگرچه بعید نیست که تشنه معرفتی چون او در طوس و نیشابور به خانقاه‌های صوفیه هم آمد و رفت داشته باشد. غزالی پس از مطالعه دقیق کتابهای صوفیه در دوران سلوک ده ساله‌اش به تصوّف عملی پرداخت و به حدّ علم اکتفا نکرد و در نهایت و پس از تجربه‌ای عمیق، راه خوشبختی و یقین را در آن یافت. حاصل این ده سال ریاضت در زمینه تألیفات، کتاب احیاء علوم الدین است که بی‌شک در میان کتاب‌های اخلاقی، کتابی بدین منسجمی و کاملی نوشته نشده است و می‌توان ادعا کرد که هیچ‌کس نتوانست مانند او تصوّف را به عنوان مکتبی با آثاری جامع، مرتّب و طبقه بندی شده پایه‌گذاری کند. همایی در مورد این غزالی جدید می‌گوید: «آنکه دیروز سرحلقه عقلا و متکلمان

بود امروز در حلقه دیوانگان عشق خموش افتاد. شافعی مذهب متعصب دیروز، صوفی وارسته امروز گشت. به قول مولانا:
آن طرف که عشق می‌افزود درد
بوحنیفه و شافعی درسی نکرد» (همایی، ۱۳۴۲: ۹)

غزالی و تلفیق شریعت و طریقت

یکی از اختلافات میان مسلمانان، اختلاف فقها و عرفا بود. فقیهان پایبندی به ظاهر دین و احکام فقهی را برای مسلمانان ناجی می‌دانستند و بر زبان آوردن شهادتین را برای مسلمان شدن کافی. ولی عارفان معتقد بودند که توقف در این سطح شایسته مسلمانی نیست و در کنار احکام فقهی باید به دین‌داری، عمق و معنی بخشید و به رعایت ظواهر اکتفا نکرد. بزرگان بسیاری در این اندیشه بودند تا فقه و تصوف را به هم نزدیک کنند تا دین‌داری هم جنبه ظاهری و شریعتی داشته باشد هم جنبه باطنی و طریقتی. کوشش برای وصلت شریعت و طریقت از جانب عرفا بود نه فقها؛ عارفانی که با فقه آشنا بودند و مدتی از فقیهان نامدار محسوب می‌شدند؛ برای نشان دادن این جریان، نگاهی کوتاه به کتابهای صوفیه و سیر آنها تا زمان غزالی ضروری است.

قدیمی‌ترین کتاب عرفانی موجود کتاب «اللمع فی التصوف» ابونصر سراج (متوفی ۳۷۸) است که مأخذ بسیاری از کتابهای صوفیه بوده است. این کتاب ۱۵۱ باب دارد و به بیان علم تصوف و طبقات صوفیه و مقامات آنها می‌پردازد. مسائل فقهی این کتاب مانند نماز، روزه، زکات و حج اگرچه می‌تواند از منابع فکری غزالی بوده باشد، بسیار کم رنگ است و در سطح احیاء العلوم و کیمیای سعادت نیست. «غزالی در واقع چونان معبری است که گفته‌ها و یافته‌های ابونصر سراج را در قالب و جامه‌ای بس فراخ‌تر و بزرگ‌تر و در زبانی فخیم‌تر و پخته‌تر به علاوه صدها نکته و مطلب تازه در پیکر فرهنگ اسلامی و ایرانی تزریق می‌کند و تحوّل عظیم در جهان اسلامی - ایرانی پی می‌اندازد» (محبّتی، مترجم اللمع، ۱۳۸۲: ۳۹). پورجوادی معتقد است که غزالی در مباحثی مانند سماع از اللمع فی التصوف ابونصر سراج - که خود مأخذ کسانی مانند قشیری و هجویری است - استفاده کرده است (پورجوادی ۱۳۸۱: ۲۱۵). از دیگر کتاب‌های عرفانی باید از «التعرف لمذهب اهل التصوف» تألیف ابوبکر محمد بن اسحاق بخاری کلابادی (متوفی ۳۸۰) نام برد. این کتاب ۷۵ بابی، در مورد صوفیه و عقیده آنها در مورد صفات الهی و قرآن و مسائل عرفانی است و به مباحث فقهی نپرداخته است. «قوت القلوب» ابوطالب مکی به تصریح خود غزالی در المنقذ من الضلال یکی از کتاب‌هایی است که آن را مطالعه کرده است.

این کتاب حدود ۵۰ باب دارد و دارای اشاراتی به مباحث فقهی است ولی نوع نگاه بیشتر عارفانه است نه فقیهانه. مارگارت اسمیت معتقد است که غزالی در علم و معرفت علما و مشاهده و یقین از قوت القلوب ابوطالب مکی متأثر است (همان). «رساله قشیریّه» تألیف ابوالقاسم عبدالکریم قشیری (متوفی ۴۶۵)، یکی دیگر از کتاب‌های مهم عرفانی است که در ۵۴ باب به توضیح احوال و اقوال صوفیه و شرح اصطلاحات عرفانی می‌پردازد. بدیع الزمان فروزانفر در مقدمه این کتاب می‌گوید: «صرف نظر از ابو حامد محمد غزالی که مصطلحات این طایفه را به طرز منطقی و نظر تحلیلی تفسیر کرده و جای ابهامی باقی نگذاشته است، دیگران هم روشن‌تر از قشیری این کلمات را تعریف نکرده‌اند» (رسالات قشیریّه، ۱۳۸۵: ۱۴). در این کتاب هم مباحث فقهی کم است و بیشتر عرفانی است. «کشف المحجوب» علی بن عثمان هجویری (متوفی ۴۷۰)، قدیمی‌ترین کتاب عرفانی به زبان فارسی است که اکنون در دسترس است. این کتاب ۳۵ باب دارد و بحث‌های طهارت، نماز، روزه، زکات و حج هر کدام در بابتی جداگانه توضیح داده شده‌اند. مارگارت اسمیت بر این باور است که غزالی در سماع و وجد و اصطلاحات صوفیه از کشف المحجوب تأثیر گرفته است (همان). عبدالرحمن سلمی (متوفی ۴۲۱) رساله‌ای به نام «الفرق بین علم الشریعه و الطریقه» دارد ولی در این رساله از تفاوت‌های آن دو می‌گوید و بحثی در نزدیک سازی آن‌ها ندارد.

با نگاهی به کتابهای عرفانی که به طور خلاصه در مورد آن‌ها بحث شد، درمی‌یابیم که هر چند عرفایی مثل ابونصر سراج، ابوطالب مکی، ابوالقاسم قشیری و هجویری به برخی از مباحث فقهی مانند طهارت، وضو، نماز، روزه، زکات و حج پرداخته‌اند اما آن‌ها را از زاویه عرفان دیده‌اند و اشارات فقهی آن‌ها کم‌رنگ بوده است و در تقریب فاصله میان فقه و تصوف تأثیر چندانی نداشته‌اند. قهرمان این حوزه بی‌شک کسی جز امام محمد غزالی نبوده است، زیرا با تسلط به انواع علوم دینی از جمله فقه و عرفان و در کنار آن برخورداری از سرمایه عظیمی از ایمان و صداقت، توانست با قلم قوی و سبک زیبایش این مأموریت خطیر را به نحو احسن انجام دهد. نتیجه این کار مهم او، احیاء علوم الدین به زبان عربی و کیمیای سعادت به زبان فارسی است.

کیمیای سعادت مهم‌ترین کتاب اخلاق دینی در زبان فارسی است. امام غزالی آن را میان سال‌های ۴۹۰ تا ۵۰۰ (هـ.ق) نوشته است. مجتبی مینوی زمان تألیف آن را سن ۵۰ سالگی غزالی یعنی سال ۵۰۰ می‌داند (مینوی، ۱۳۴۹: ۸). به دلیل اینکه خلاصه‌ای از احیاء است و نام

آن در المنقذ من الضلال آمده است. کیمیای سعادت خلاصهٔ احیاء العلوم است. زرّین کوب در توصیف احیاء العلوم می‌گوید: «مفصل‌ترین مجموعهٔ صوفیان در علم الاخلاق است و نفوذش بر اندیشه‌های اسلامی بی‌مانند بوده است» (زرّین کوب، ۱۳۸۵: ۹۰). حنّالفاخوری و خلیل جر هم براین باورند که «بدون شک احیاء العلوم مهم‌ترین منبع تصوّف اسلامی است» (فاخوری و جر: ۲۹۵). با این دو نقل قول تا اندازه‌ای می‌توان به ارزش کیمیای سعادت هم پی برد. کیمیای سعادت را می‌توان از دو جهت بررسی کرد: ۱- از جهت محتوا. ۲- از جهت سبک و شیوه.

محتوای این کتاب در یک عنوان کلی عبارت است از: بیان معارف دینی از دیدگاه شریعت و طریقت، از این رو دیدی تلفیقی دارد. کیمیای سعادت دارای یک مقدمه است که از خودشناسی، خداشناسی، دنیا شناسی و آخرت شناسی بحث می‌کند و متن اصلی کتاب دارای چهار رکن است که عبارتند از: عبادات، معاملات، مهلکات و منجیات. هر یک از این ارکان دارای ده اصل است و مجموعاً چهل اصل را داراست. این تقسیم بندی در احیاء العلوم هم دیده می‌شود. «این طرز تقسیم کتاب به بخش‌های چهارگانه در واقع تقلیدی از طرز باب بندی مسائل در فقه است و پیداست که غزالی با اقدام به تصنیف این کتاب (احیاء العلوم) این نکته را بیان می‌کند که در مقابل فقه رسمی و ظاهری به نوعی فقه، مربوط به عبادات و معاملات باطنی نظر دارد یعنی فقه القلوب. ظاهراً توجه او به فقه القلوب ابوطالب مکی و آشنایی با نحو القلوب امام ابوالقاسم قشیری هم از اسبابی بود که او را به ضرورت احیاء العلوم دینی از طریق نوعی فقه القلوب واداشت» (زرّین کوب، ۱۳۸۵: ۹۴). از میان این چهار رکن دو رکن عبادات و معاملات به ظاهر می‌پردازند و دو رکن مهلکات و منجیات هم به باطن مربوط است. غزالی در مورد چهار رکن می‌گوید: «ارکان معاملت مسلمانی چهار است دو به ظاهر تعلق دارد و دو به باطن. آن دو که به ظاهر تعلق دارد: رکن اول، گزاردن فرمان حق است که آن را عبادات گویند. رکن دوم، نگاه‌داشتن ادب است اندر حرکات و سکنات و معیشت که آن را معاملات گویند. و آن دو رکن که به باطن تعلق دارد: یکی پاک کردن دل است از اخلاق ناپسندیده چون خشم و بخل و حسد و کبر و عجب و ریا که این اخلاق را مهلکات گویند. و دیگر رکن، آراستن دل است به اخلاق پسندیده چون صبر و شکر و رضا و رجا و توکل که آن را منجیات گویند» (غزالی، ۱۳۶۸: ۷). همان‌طور که از ترتیب عنوان برمی‌آید کتاب با رکن عبادات آغاز می‌شود که از مباحث فقهی می‌گوید. این رکن شامل ده اصل است که عبارتند از: در اعتقاد اهل سنت حاصل کردن، طلب علم، طهارت، نماز، زکات، روزه، حج، قرآن خواندن، ذکر، ترتیب اوراد و وقت عبادات. آغاز کردن

کتاب با مسائل فقهی می‌تواند نشان دهنده این باشد که غزالی خواسته، نشان دهد که دین‌داری را باید از شریعت آغاز کرد و نباید آن را کنار گذاشت. غزالی مانند برخی از عرفا، ترک شریعت را در هیچ زمانی جایز نمی‌بیند بلکه آن را شروعی برای ورود به عرصه طریقت می‌داند. از نظر او «متابعت شریعت و ملازمت حدود احکام، ضرورت راه سعادت است و معنی بندگی آن بود و هر که از حدود شرع درگذرد به تصرف خویش در خطر هلاک افتد و بدین سبب گفت ایزد تعالی: و مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» (همان: ۶۴). شریعت برای طریقت در مقام تشبیه، مانند قشر و پوست برای هسته است. پوست بودن از یک طرف بیانگر این است که اهمیّت آن در درجه دوم است و نباید در این سطح ماند و به آن خرسند شد ولی از طرف دیگر به معنی محافظ بودن است که حامی طریقت است و با نبودن آن دچار آسیب می‌شود. پس غزالی از صاحب نظرانی است که شریعت و طریقت را با هم می‌بیند. او در بیان مسائل هم به ویژه در حوزه فقه همین باور را دنبال می‌کند. به عنوان مثال اگر از فقهی در مورد طهارت سؤال شود، به بیان پاکی بدن و لباس و کفش اشاره می‌کند. ولی غزالی نگاهی فراتر از این دارد. او طهارت را چهار نوع می‌داند: «۱- طهارت بدن و جامه که درجه مسلمانان است. ۲- طهارت اعضاء و جوارح از دروغ و غیبت و نگاه به نامحرم و غیره که درجه پارسایان است. ۳- طهارت ظاهر دل از اخلاق پلیدی مانند ریا، کبر، حسد، حرص و غیره که درجه متقیان است. ۴- طهارت سر دل از هر چه جز خداوند است و آن را درجه صدیقین می‌داند» (غزالی، ۱۳۶۸: ۱۴۰). غزالی در رکن عبادات ابتدا از منظر یک فقیه به این اصول می‌نگرد. مثلاً زمانی که از نماز حرف می‌زند به بیان جزئیات آن هم می‌پردازد و به واجبات و مستحبات و مکروهات آن و نیز اهمیّت نماز جمعه و جماعت اشاره می‌کند و در کنار بحث از ظاهر نماز، از حقیقت و روح نماز هم غافل نیست و معمولاً هر وقت از حقیقت و روح اعمال سخن می‌گوید او را در قلمرو عرفان می‌بینیم. رکن معاملات که رکن دوم است بیشتر ناظر به رفتار فرد مخصوصاً در امور اجتماعی است و از آداب نان خوردن و نکاح و کسب و تجارت و هم‌نشینی با خلق و عزلت و سفر و سماع و امر به معروف و نهی از منکر می‌گوید. غزالی در دو رکن مهلکات و منجیات منظری عارفانه دارد. البته در رکن عبادات و معاملات هم تا اندازه‌ای دید صوفیانه دارد ولی در دو رکن آخر با غزالی صوفی روبرو هستیم. در ربع مهلکات از ده اصل نام می‌برد که انسان باید با دوری از آن‌ها دلش را پاک نگه دارد. یکی از نکات قابل توجّه در کار غزالی مخصوصاً در دو رکن آخر این است که به بیان فلسفه و حکمت اصول هر کدام نیز می‌پردازد تا خواننده قانع شود و با میل و رغبت و اطمینان بیشتری کارش را

دنبال کند. مثلاً در بیان فلسفه حرام بودن دروغ که در ربع مهلکات آمده می‌گوید: «بدان که دروغ از آن حرام است که اندر دل اثر کند و صورت دل کوژ گرداند و تاریک بکند لیکن اگر بدان حاجت افتد و بر قصد مصلحت گوید و آن را کاره بود حرام نبود. برای آنکه چون کاره باشد دل از وی اثر نپذیرد و کوژ نشود و چون بر قصد خیر گوید دل تاریک نشود» (غزالی، ۱۳۶۸: ۸۲). نکته دیگر که در کار غزالی دیده می‌شود احاطه فوق‌العاده او بر موضوعات مورد بحث است چنان که در هر موردی حق مطلب را ادا می‌کند و به نظر می‌رسد چیزی برای دیگران باقی نگذاشته تا بیان کنند. جدا از مطالعات دقیق و وسیع او می‌توان تجارب عملی او را در این امر دخیل دانست. مثلاً زمانی که از زبان سخن می‌گوید برای آن پانزده آفت برمی‌شمارد که حکایت از تیزی و ریزی او دارد.

به نظر می‌رسد غزالی در بیان این ارکان چهارگانه، ترتیب آن‌ها را هم مدنظر داشته است. رکن عبادات در ابتدا آمده است و هر مسلمانی باید از عبادات و اعمال ظاهری شروع کند. این رکن، فردی را که کم‌کم وارد دنیای زندگی متأهلی و کسب و کار و رفتارهای اجتماعی می‌شود آماده می‌کند تا بتواند درست رفتار کند. مقدم شدن رکن مهلکات بر منجیات به این دلیل است که مسلمان ابتدا باید درونش را از اغیار پاک کند آن گاه که خانه دل پاک و پاکیزه شد می‌تواند با منجیات و اخلاق نیکو آن را آراست. انجام این چهار مرحله یعنی رسیدن به سعادت و خوشبختی که غزالی پس از تجاربی زیاد به آن رسید. سیر زندگی غزالی هم شبیه به فکرش بود، یعنی ابتدا با فقه آغاز کرد و سرانجام در تصوّف آرام گرفت. اگر هفده سال پایان عمر غزالی را دوران پختگی او بدانیم، باید اقرار کنیم که بیشترین گرایش و علاقه او به عرفان بود گرچه در دیگر علوم هم توانا بود؛ تا آنجا که کسی متکلم بودن وی را برجسته‌ترین بعد او می‌دید آن دیگری فقیه بودنش را و کسی دیگر فیلسوف بودنش را. غزالی در آخر عمر که در طوس به‌سر می‌برد، بیشتر اوقات را در خانقاهش که کنار مدرسه بود می‌گذراند. در کنار هم بودن مدرسه و خانقاهش و اداره هر دو با هم می‌تواند نمادی از جمع شریعت و طریقت باشد. تأثیر او در این زمینه به حدی بود که پس از او بسیاری از صوفیّه به دامان شریعت بازگشتند و اهل شریعت هم به محتوا و روح عبادات بیشتر توجه کردند. اگر به احیاءالعلوم و کیمیای سعادت عنوان دائرةالمعارف اخلاقی - عرفانی داده شود به درستی براننده آن است.

بهار در مورد سبک کیمیای سعادت معتقد است که امام محمد غزالی و برادرش احمد، از جمله کسانی هستند که در نثر فارسی انقلاب به‌وجود آورده‌اند. (بهار، ۱۳۸۸، ج دوم: ۱۷۳). غزالی

در این کتاب مانند دبیران و منشیان دربار در فکر آرایش کلام و لفظ‌پردازی نیست. آنچه برای او مهم است بیان محتوا و مطلب است. از لحاظ کمیّت، در کلام و سخن او مساوات یعنی برابری لفظ و معنی دیده می‌شود نه اطناب. زیرا اطناب باعث ملال خواننده می‌شود و دوری از محتوا را به دنبال دارد درحالی که خواندن کیمیای سعادت ملال‌آور نیست. ایجاز هم زیاد نیست زیرا در ایجاز معنی بسیار در الفاظ کم ریخته می‌شود و این مناسب مفاهیم انتزاعی و فهم عوام نیست و غزالی به تصریح خودش، کیمیای سعادت را برای عوام تألیف کرده است نه خواص، اگرچه برای آن‌ها هم مناسب است. البته در مواردی هم که از ایجاز استفاده کرده است، آن‌گونه نیست که برای مردم قابل درک نباشد. کلمات او ساده و پرکاربرد است و غرابت استعمال ندارد. به همین جهت همایی او را بزرگ‌ترین پاسدار زبان و ادبیات فارسی می‌داند (همایی: ۲۲). یکی از نکات شایسته ذکر این است که غزالی در توضیح مسائل عرفانی جایی که احساس می‌کند از سطح درک مردم فراتر می‌رود از «تمثیل» استفاده می‌کند تا مردم بتوانند آن را بفهمند و مطلب در ذهنشان ماندگار شود. شفیعی کدکنی معتقد است که در بیان مفاهیم حکمی و زهدی، تمثیل مؤثرترین نوع صور خیال است (شفیعی، ۱۳۸۶: ۳۹۱).

زرّین کوب در مورد سبک غزالی به‌ویژه در احیاءالعلوم و کیمیای سعادت می‌گوید: «تشبیهات و استعارات او که غالباً احوال انسانی را با احوال گل و گیاه و سنگ و کوه و جانور مقایسه می‌کند دنیای آثار غزالی را هم مثل جهان مثنوی، دنیایی جلوه می‌دهد که در آن گویی همه چیز روح دارد و همه چیز با انسان حرف می‌زند. تمثیل‌ها نیز چنان است که هرگونه شک و تردید را در مورد دعاوی و عقاید وی برطرف می‌کند و در برابر بیان آکنده از لطف و دقت وی، راهی جز تسلیم و قبول برای انسان باقی نمی‌گذارد» (زرّین کوب، ۱۳۷۹: ۱۳۸). یکی از تمثیل‌های معروف غزالی برای نشان دادن نسبی بودن ادراک و احساس، تمثیل فیل و کوران است که در حدیقه سنایی و مثنوی مولانا نیز هست: «بیشتر خلاف در میان خلق چنین است که همه از وجهی راست گفته باشند و لکن بعضی بینند پندارند که همه بدیدند. و مثال ایشان چون گروهی نابینایند که شنیده باشند که به شهر ایشان پیل آمده است، شوند تا وی را بشناسند و پندارند که وی را به دست بتوان شناخت؛ دست‌ها در وی مالند. یکی را دست در گوش وی آید و یکی را بر پای و یکی را بر ران و یکی را بر دندان. چون با دیگر نابینایان رسیدند و صفت پیل از ایشان پرسیدند آنکه دست بر پای نهاده بود گفت پیل مانده ستونی است. و آنکه دست بر گوش نهاده بود گفت مانده گلیمی است و آنکه دست بر دندان نهاده بود گفت مانده سنگی است.

همه راست گفتند و همه خطا کردند که پنداشتند که جملهٔ پیل را اندر یافته‌اند و نیافته بودند» (غزالی، ۱۳۶۸: ۵۹).

یکی دیگر از نکات شایان ذکر، قدرت غزالی در چینن مقدمات برای رسیدن به نتیجه و مقصود است. در توجیه آن می‌توان گفت جدا از ذهن تیز و موشکاف غزالی، آشنایی او با علمی مانند منطق و فلسفه مؤثر بوده است. به عنوان نمونه می‌توان به بحث سعادت او اشاره کرد که چه اندازه عالمانه و منظم بحث را به نتیجه می‌رساند. رک (کیمیای سعادت، ج ۱: ۳۹). این مقاله را با دو نقل قول به اتمام می‌رسانیم تا منزلت غزالی را بهتر دریابیم. یکی از جبران خلیل جبران، نویسندهٔ نامدار لبنانی، که در مورد شهرت، تأثیر و مقام علمی غزالی می‌نویسد: «در کلیسای بزرگ فلورانس ایتالیا که از بناهای قرن پانزدهم میلادی است، تصویر غزالی در میان تصاویر فیلسوفان الهی، اسقفهای بزرگ و روحانیان عالی مقام که در قرون وسطی پیشوایان و رهبران بزرگ جهان مسیحیت بوده‌اند مشاهده می‌گردد» (غزالی، ۱۳۳۸: ۳۱). دیگری از تاج‌الدین سبکی که گفته: «اگر پس از محمد بن عبدالله پیغمبری به دنیا آمدنی بود آن پیغمبر بجز غزالی نمی‌بود» (مینوی: ۱۲).

نتیجه‌گیری

گسترش روزافزون علوم دینی و در نتیجه جزئی‌گرایی، باعث ایجاد نوعی جدایی و از هم گسستگی در معرفت دینی شده بود. این امر برخی از اندیشمندان را بر آن داشت تا معارف دینی را به صورت یک مجموعهٔ مرتبط با هم سازماندهی کنند و کلیتی منسجم از آن معرفی کنند. یکی از این اقدامات، نزدیک‌سازی شریعت و طریقت به هم بود و از جانب عارفانی بود که با فقه هم آشنا بودند. از میان این صاحب‌نظران می‌توان ابونصر سراج، ابوطالب مکی، هجویری، امام الحرمین جوینی و غزالی را نام برد؛ ولی هیچ کدام نتوانست مانند غزالی موفق شود. بررسی کتابهای صوفیه تا زمان غزالی مؤید این ادعا است. برای توفیق غزالی می‌توان سه دلیل ذکر کرد: ۱- آگاهی عمیق او با شریعت و طریقت. ۲- صداقت و اخلاص او. ۳- قلم توانا و سبک زیبا و روانش. نتیجهٔ کار غزالی نوشتن احیاء العلوم به زبان عربی و کیمیای سعادت به زبان فارسی بود. تأثیر او در این زمینه به حدی بود که پس از او بسیاری از صوفیان به دامن شریعت بازگشتند و بسیاری از فقیهان نیز با دیدهٔ احترام به تصوف و روح عبادات و شریعت می‌نگریستند. علاوه بر این غزالی با تألیف شریعت و طریقت توانست بهتر از هر عارف دیگری

تصوّف را سازماندهی کند و به مطالب پراکنده عرفانی، نظم و ترتیب خاصی دهد. او به تصوّف در کنار سایر مکاتب از جمله فقه و کلام و حدیث، شکل یک مکتب غنی بخشید. به جرأت می‌توان گفت که کمتر اندیشمندی توانسته از سلطه فکری او مصون باشد البته مصونیتی که عین محرومیت است.

یادداشت‌ها:

۱. مقاله آقای مجتبی مینوی در تابستان ۱۳۴۹ در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد از صفحه ۲۶۹ تا ۲۹۴ بود ولی چون مقاله ایشان از سایت <http://www.noormags.com/> گرفته شد مطالب نقل شده از ایشان بر اساس صفحات مقاله به تنهایی است نه در مجموعه مقالات مجله.
۲. والتر ترنس استیس (Walter Terence Stace) فیلسوفی انگلیسی است که در ۱۸۸۶ به دنیا آمد و در ۱۹۲۹ از دانشگاه دوبلین با رساله فلسفه هگل دکترای ادبیات گرفت و در دانشگاه پرینستون به تدریس و تحقیق پرداخت.
۳. زمانی که غزالی از راه گرگان به طوس بازمی‌گشت در راه به دزدانی برخورد. دزدان دارایی کاروانیان را از آن‌ها گرفتند غزالی جز مقداری یادداشت‌ها چیزی نداشت. رئیس دزدان آن‌ها را از او گرفت. غزالی هم از او خواهش و التماس کرد آن‌ها را به او بازگرداند در غیر این صورت تمام علمش از دست می‌رود. رئیس دزدان به او گفت که جای علم در سینه است نه در اوراق و تو باید علم را یاد بگیری نه اینکه آن‌ها را فقط یادداشت کنی. غزالی از این سخن دزد بسیار متأثر شد و بعد از آن تصمیم گرفت مطالب را به ذهنش بسپارد نه اینکه آن‌ها را فقط در اوراق یادداشت کند. رئیس دزدان هم یادداشت‌ها را به او پس داد. غزالی زمانی که بازگشت نزدیک سه سال به حفظ کردن و یادگیری نوشته‌هایش پرداخت. (زرّین کوب، ۱۳۷۹: ۱۷).

منابع:

- استیس، والتر ترنس، ۱۳۸۵، عرفان و فلسفه، ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ اول، تهران: انتشارات سروش.
- بهار، محمد تقی، ۱۳۸۸، سبک شناسی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: انتشارات زوار.
- پورجوادی، نصرالله، ۱۳۸۱، دو مجدد، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- زرّین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۹، فرار از مدرسه، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- زرّین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۵، تصوّف ایران در منظر تاریخی آن، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- زرّین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۷، «روزگاران» تاریخ ایران از آغاز تا سقوط پهلوی، چاپ نهم، تهران: انتشارات سخن.
- سراج، ابونصر، ۱۳۸۲، اللمع فی التصوّف، تصحیح نیکلسن، ترجمه‌ی مهدی محبتی، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.

- سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۲، بسط تجربه‌ی نبوی، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی صراط.
- شریف، میان محمد، ۱۳۶۲، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، مجموعه مقالات، «مقاله‌ی سعید شیخ»، ترجمه‌ی نصرالله پورجوادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شفیع‌ی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۸۶، صور خیال در شعر فارسی، چاپ یازدهم، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- عین القضاة، ۱۳۸۷، نامه‌های عین القضاة، تصحیح علی نقی منزوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- غزالی، محمد، ۱۳۶۸، کیمیای سعادت، کوشش حسین خدیو جم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- غزالی، محمد، ۱۳۳۸، اعترافات غزالی، ترجمه‌ی زین الدین کیایی نژاد، چاپ اول، تهران: مؤسسه‌ی مطبوعاتی عطایی.
- فاخوری و جر، حنا و خلیل، ۱۳۷۷، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- قشیری، ابوالقاسم، ۱۳۸۵، رسالات قشیری، ترجمه‌ی ابوعلی عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ نهم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- کوربون، هانری، ۱۳۶۱، تاریخ فلسفه‌ی اسلامی، ترجمه‌ی اسدالله مبشری، چاپ سوم: انتشارات امیرکبیر.
- مکی، ابوطالب، ۲۰۰۷، قوت القلوب، به اهتمام سعید نسیب مکارم، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
- مینوی، مجتبی، ۱۳۴۹، مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال ششم، شماره‌ی دوم، مقاله‌ی «غزالی طوسی»، از ص ۲۶۹ تا ۲۹۴.
- همایی، جلال الدین، ۱۳۴۲، غزالی نامه، چاپ دوم، تهران: کتاب فروشی فروغی.